

کانون صنعتی و ادبی سوادیه
شرکت واریتاد استیل
فانسیه

کلامی تیر کلمه

تیر کلمه
۱۳۷۱

آن که میدارد دستیار مرا کار می است
من نمی خواهم در نامم ایسر
ضج و قتی که هوا روشن شد
بر کسی خواهد داشت می خواهد آید
که در این پسند در آب
بد چهره دهنم و از هر چه بود
بیت ساقی در دود
مهر کنده
مهر کنده



کتابخانه عمومی وادعیه خوارزم
فرماندهی عالی خوارزم

کتابخانه عمومی وادعیه خوارزم

زمستان ۱۳۷۱

www.tabarestan.info

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

WWW.tabarestan.info
تبرستان

شهر

کانون شعر و ادب اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی قا

نام : نگامی به شعر قائمشهر

بد کوشش : حسین صمدی

انتشار : زمستان ۱۳۷۱

تیراژ : ۲۰۰

دمش : ۲۰۰ ریال

روزنه ای روسوی بیشه

دروید برمازندران و دستهای هماره سبزش که بهانه ی این دفتر شد . از دیاری می گویم که سرزمین باران است و سبزه ، دیری ست به ابرسلام کرده ایم واو ، چون ما برخاک می بارد . ما و ابراهام می باریم تا - شاید - از هرم این سیر خوان بکنامیم . دل به دریای آبی اش سپرده ام و در صحراهای سبزش می سرائیم و کوهستان پژواک می کند مارا .

از سرزمینی می گویم که بسیاری از ترانه های شاعرانش زیر باران سروده شد و با او به خاک فرورفت و واژه واژه درخت شد ، درختانی سایه کستر بسان مرزبان پورستم ، قمری ، امیرعلی طبری ، طالب ، صوفی ، نیما ، هنرمندی ، زهری و ...

از سرزمینی می گویم که دیری ست همبسته با جنگل و دریاست . اشک مردمش ز چشم آسمان می بارد تا کوند ، ی چروکیده ی زمین نرم شود و ستاک غصه ها رنگ کیرد بر چهره ی خاک ، تا جنگلی پدید آیدانبوه . هر گیاه شماره ای از توان خاک و خاکپانش است و خاک چه خوب به آن خو گرفته است .

ماچون طبیعت مازندران آزادیم و پاک ، اما کوه ... ا ، صدای ما و
 ابر را فرو می گیرد و دیگران ما را نه در آئینه ی زلال چشمه های
 برآمده از احساس ما ، بلکه در قاب خیال خویش به تماشا نشسته اند
 بسیاری بی نیازمان خوانده اند ، حال آنکه رویه روشنائی داریم و به
 امید زنده ایم ... ، لیک با همه کاستی ، سربلندیم - بسان افرا -
 که مرکز به دربوزگی نمی نشینیم . آنها بی نیازمان خواندند بی که
 بدانند - نخواسته اند که بدانند - سرزمین ما و زناش رنج می برند
 و درد می زاینند و فرزندان شان را با نوازش و موری درمهدند -
 می پروراندند ، دربخامی روند و پژواک زنجیره شان به گوش جان
 کسی نمی نشیند .

من نیز در این سبز ارننگ - بسان سبزه زاران سرزمینم - از سرود
 سرایندگان قائمشهر و یاران کاشون شعر و ادب اینجا ، بیشه ای بر
 ساخته از دلمویه فراهم آوردم از افرا تا فک ، از ونوشه تا بیاس
 هراسم نیست زباد کویر و بوی کز ، یا ز سرودست کاشت . دفترم
 همه سبز است و هر برگش وا کوبه ی رویش هر گیاه ، حتی اگر زردش
 بینی ، زرد دیارم خبر از جوانه هائی می دهد که می روید .
 سروده های این مجموعه تا ولی است - شاید - بردستان باغ احساس ،
 تا ولی روئیده جای کنلهای وقت . هر چه هست زخم ، گل ، آواز یا ... ،
 یا دمانی است برای رفتن نه ماندن ، که ماندن بودن است و مانده
 به باور بودنی و شدنی بل هم بودن و هم شدن زنده ایم .

سخن آخر اینک ، ا - جای سروده های شماری از یاران ، چون :
 فریبا ابراهیم زاده * آزاد مهر ابراهیم نژاد * اسماعیل اکبری *
 عبدالله اکبری * محمود امیدوی جویباری * ماندانا برزگر * سمیه
 برزگی * چنگیز بهمنی * مرگان تاجرمشائی * عادل جهان آرا *
 فردوس حاجیان * دادیار حامدی * لیلا حضرتی * فتانه خلیلی *

شبنام دادگستر * محسن زبانی جویباری * علی رحمانی کفشگری *
معتمدصادق زامدی * شکوفه زمانی فر * سارا زیرک * اسماعیل
طالبیان * ونوشه طبری * معتمدحمین علی آبادی * حسین قبادیان
سوادکومی * علی اصغر کازانتیری * بابک محمدک * انیسه مرادی نژاد *
سیروس مشتقی ، - به هر دلیل - در این دفتر خالی است .
۲- از آنجا که در آغاز رامیم ، رامیان را بی هیچ آزمونی شماره
کرده ایم . لیک زین پس - چنانچه بتوانیم - روندگان و ممرمان
را نشانه می کنیم .

می فشاریم دستی که نمائد در راه .

بدرود تا " نگاهی " دیگر .

محمود احمدی

پاییز سرگردان

ز ساحلهای سرگردان نسیمی برنمی خیزد
بلوغ رویش باران به نبض دانه کی ریزد
اگر با پیر جنگلها نسیمی گفتگو دارد
ز آواز قدمهایش درختی برنمی خیزد
رسنها بافتم از رگ رگ جانم ، ندانستم
به دوش خوشه تاکستان طناب سبز آویزد
هلا ای شهر سنگستان ! بیا آتشفشانی کن
کلوخی می تواند خواب مردابی برانگیزد
پراز آواز دریایم بروای صخره از پیشم
که روح پاک بی تابم ز جسم مرده پرمیزد
طلوعی سبزخواهی داشت ای پاییز سرگردان
که نیز اران دستان تو با خورشیدآمیزد .

کورش ادیم - بابل

مویه های قطعی

هنگام که ،

تنها می مانی

غریب که می شوی

ایرهای دیدگانت

درهیئت مویه های قطعی

تا همیشه ،

می بارند

ونگاه که می کنم

از کران تا کران

چشم افکنی ست ،

به تمامی

شقایق

اینک

آشنای غریب !

سهم من از دلتنگی هایت

چیست ؟

تنهادل سروده ای

بی که گشایشی .

منوچهر اسکندری

بحر بیکرانه

تواز کدام عشیره آمدی که غایتی
کران بی کران عشق را ، روایتی
جلی تراز ستاره های نقره گون شب
ز آسمان بی غبار بختم ، آیینی
شبانه چون اثیرو عارفانه ، می رسی
غزل ، غزل ، سرود تازه را بدایتی
تبسم ظریف و نغز و پیر لطیفه ات
بود زشهد زندگانیم ، کفایتی
سختوتی که در طبق نهاده آفتاب
بود زمهر بی دریغ تو ، کفایتی
تو با حضور مهربانت ای فروغ من
به راه دل چراغ روشن هدایتی
و با نجابتی که گل نموده با کلام
بگو تو از کدام عشیره در ولایتی ؟
چو رود نغمه خوان ، روان به جانب توام
کنون که بحر بیکرانه را ، حکایتی .

رشید بابا زاده

دوچکامه ما زندرانی

دتر ته هامتن کوك سو دنه
ته تن ونوشه بكت يو دنه
ته مجيك وای می ره شونه کنده
ته ابرو لت و لتکا ره او دنه

هوا چه خنکه وا زنده امروز
علف پیرن تا زنده امروز
ونوشه تن سونه روخنه لو
خشی جا خدا خدا زنده امروز .

سوسن باغستانی

سهم چشمهایم

رفتی و دردم بی تو درد بی بهاریست
در لحظه های من سکوتی تلخ جاریست
دریای بی تاب از نگاهم خوب فهمید
دیر است سهم چشمهایم بیقراریست .

www.tabarestan.info

کیومرث باغستانی (کیا)

انتظار سبز

گرچه پراز وسعت عریانی ام

منتظرم سبز بیوشانی ام

گرمی خورشیدی چشم تو کو؟

در شب دلگیر زمستانی ام

تشنهٔ یک جرعه نگاه توام

آی مبادا که بسوزانی ام!

دست زلالت چه شد ای آسمان؟

سوخته از داغ تو پیشانی ام

بی تو شدم مثل بلی بی عبور

می کشد آخر غم ویرانی ام

بعد توای حس سرودن ، هنوز

از سردرد است غزلخوانی ام

هدایت ... برزویی

دوپاره از ...

می شود در کوچه باغی از خلوص

با خدا بود و می تنها نبود

می شود در فصل سیزی از دی

فصل میلاد دلی را هم سرود

می توان تا با خداهم دست داد

سربه روی شانه باران گذاشت

می توان آئینه دل را شبی

در مسیر رویش خورشید کاشت.

محمود جوادیان کوتنایی

بودن

در انعکاس حضور خویش
صدای بیتاب جهانم
جهان در بیتابی صدای من
ومن کلامی نشکفته
برزبان بی صدای زمین
ای کاش غنچه ای بودم
در خنده بهار
ولبخندی بر لبان شادی
یا شب نمی بودم
بر تارک سپیده
قطره ای بر جان چاک چاک زمین
و درخششی
تا شکفته شدن
در آئینه ام بخندد .

رحمت ا... حسن پور (تنها)

نوبهار

باغ دل ، احساس گل دارد زبوی نوبهار
می شکفتد پنجره از شوق ، سوی نوبهار
برتمنای چمن بارد بسی باران عشق
می شود جاری به جان دشت جوی نوبهار
با ترنم های باد و رقص بانوی نسیم
پایکوبان است گل در کوبه کوی نوبهار
کودک شبنم چه آرام است در مهد سحر
می دهد ساقی شرابی از سبوی نوبهار
دامن سبز سخا ، می پرورد خاتون دشت
در کنار غنچه های ماهروی نوبهار
در شبستان چمن ، با یاد پاک لاله ها
می شود بر پا نمازی با وضوی نوبهار
وارها دل را زغم " تنها " مباحش ای خسته جان
گلسرود عشق سرکن با گلوی نوبهار .

سیدعباس حسینی (ساده)

پژواک

درانجماد

شبانهُ من

هرگز! ستاره ای ندرخشید

تا

حجم مرا خلاصه کند

آوازه‌های زخمی من

تکثیرشد

دراتفاق را کدآب

و

مرداب

درمن خلاصه شد

این ، دیگری است

همسایه -

با عفونت جاری خاک

سنگی -

پرازروایت خاموش

یک آسمان ستاره بی رنگ -

دیدنی است

وین زخم زرد

میراث من

مسری ترین جراحت مرداب . .

حجت ا... حیدری سوادکوهی

زنجیر جنون

يك غزل آواز با تار و ربابم آرزوست
يك سفر تسبیح و مشتی آفتابم آرزوست
عشق در آغوش سبز نوجوانی در گذشت
يك جوانی شور و يك غربت عذابم آرزوست
كوچه آرم عشق ما خراب افتاده است
كوی آبادان نصیب تو ، خرابم آرزوست
گریه ما نوبهاران را بحاصل می کند
خنده های غنچه و عمر حبابم آرزوست
گفتمش چونی از این محسوس ؟ با لبخند گفت :
يك سبو دریا و دریایی شرابم آرزوست
آتش قدس سیاوشی است پیش چشم ما
می روم در شعله چون پاکی نابم آرزوست
آسمانی نیست ، دریا نیست ، نور و آب نیست ،
يك کویر سرکش و صدها سرابم آرزوست

يك دو زنجیرم جنون باید جواب عقل را
بعداز آن از عشق تنبیه و عتابم آرزوست
پرتو روی تو صد مسند خطر می پرورد
از سر سرچشمه وصل تو آیم آرزوست
گفت گردون دور خود دارد نگرده حال ما
عیب می دانی سرپیری شبایم آرزوست ؟
گفت " حجت " : شب دوخون دارد در آغاز و ختام
درمیان این دو خون صهبای خوابم آرزوست .

انیس خلیلی

بوی باران

چشمهایم دشت شبنم خورده است
درمن احساس طراوت مرده است
شعر جنگلهای ما سرسبز نیست
بال پرواز کیبوتر سبز نیست
از دویبیتی های گلها خالی ام
بی نصیب از داستان شالی ام
کوچه مهتاب را گم کرده ام
سرزمین آب را گم کرده ام
مثنوی ام بوی باران می دهد
دشت تنهائی به چشمش می دمد
کوله بارش از شقایق خالی است
الفنش با باغ پیچکها گسست
یاد موسیقی دریاها بخیر
خنده های صبح در صحرا بخیر

یادچوپانی که درنی می دمید
آن نسیم سادگیها می وزید
کاش درما غنچه احساس بود
درمیان باغ شعرم یاس بود
کاش روزی قلبها آبی شوند
غصه ها از سینه ها بیرون روند
بازامشب دل به شعرم می دمم
غربتم را درمیانش می نهم
دست را در دست معنا می دمم
گریه ام را در دلش جا می دمم .

وحید دانا

یا ابرها رفتند

با ابرها رفتند و باران را

از یادها بردند

سهل است اینسان بودن ، اما

دوست !

انگار

پایان لبخند من وتو

بسیار نزدیک است

بادستها

این ساده های بی تحرک نیز

کاری نشاید کرد

با کفشهای خسته باید ماند

ای چشمهای خوب

با من بگو

ماچند گام از خویشتن دوریم ؟ !

زهرا دانش

خانه ساکت پاییز

زمان سنگین به روی دوشهای من

و کوچه

مثل من دلتنگ

و خانه

مثل من ساکت

و هرچه بادبادک

- دره‌های سرد

مثل برگهای زرد پاییزی

- به ساز باد می رقصید

و گلها

دست در گردن سخن از باد می گفتند

صدای نازک گل‌های پرپر

- از مسیر باغ می آمد

صدای چك چك تقدیر

وچشمان زمین ، نمناك

دماوند

مثل تصویر بلندش خوب پیدا بود

دماوند

مثل من غمگین و تنها بود .

علیرضا دهرویه

غزل ۱۰

در آزوی کدام آفتاب ومهتابیم
چنین که - کدک آمن ! - اسیر شبخوابیم
چرا نمی وزد از سمت چشم تو خورشید
که در محاصره گرمهای شبتابیم
من و تورستم دستان ، ولی برادر من !
کدام رستم اگر در کمین سهرابیم ؟
به عمق آب گل آلود - ماهی خونسرد !
من و تو باز پس آورده های قلابیم ؟

گذشته از همه حرفهای ناگفته
بهار آمده ، برپا ! چقدر میخوابیم !؟.

ذبیح الله ذبیحی

شب شعرانگیزی است

چه غروب پاکی

آخرین شعله خورشید ، زدیوار شفق

می ریزد

بر سر و روی درختان بلشد

روستا ، مثل عروس

محو زیبایی خورشید افق می باشد .

در فضای ده

عطر گل ها جاری ست

عطر آواز قناری های عاشق باغ

عطر رود جاری در دل دشت

عطر اندام دخترهای ساده ده

باغ در حوصله تنگ غروب

می پذیرد ظلمت را با خود

لیک ، آنجا ، از شرق

ماه از قلعه البرز برون می آید

شب شعرانگیزی در پیش است

مادرم ،

جوجه ها را ، سوی لانه شان می خواند

غازها را ، نیز ...

در حیات ما ، توتی ست بلند

ویراز شاخه و برگ

زیر این توت بزرگ ،

شهرزادشعرم ،

در لباسی گلرنگ

که سراپایش را پوشانده ست

ظرف ها را می شوید

دستهایش در آب ،

به زلالی هزار آینه است

شرشر آب است و چک چک ظرف

و غروب پاک و جلوه یار

من در ایوان ،

- پرشور ،

محو زیبایی ها ، هستم .

سیده صفورا رزاقپور

مثنوی کوتاه من

بازهم دردی وجودم را فشرد
غم تمام تاروپودم را فشرد
بازهم درهای پاری بسته شد
دل از این بی یاوریه‌ها خسته شد
اشکها از دیده جاری گشته اند
چشمها از عشق عادی گشته اند
نای من از بی نوایی مرده است
بی تو دل افسرده افسرده است
بی تو چون مرداب سردم ، بی رمق
مثل يك کانون دردم ، بی رمق
بازکن دل را که تا پيدا شوم
مثل تو در عشق بی پروا شوم .

مریم رزاقی

ارمغان

می شد سلام عاطفه را خالیش کنی
گفتم خدانکنند که تو پوشالیش کنی
لیخند را که جاری ذهن تمام توست
لبریز دستهای پراز خالیش کنی
دل را که هایهوی سوی پارسالی است
می خواستی که ساکت امسالیش کنی
آورده ام تمام دلم را برای تو
تا زیریک نگاه لگد مالیش کنی
این دل پراز صداقت دستنی شمالی است
حیف است مثل باغچه پامالیش کنی .

بهر روز رستگار سار و کلانی

سمت پرواز

سمت پرواز قناری ها کجاست ؟

اسب من بی زین و برگ افتاده است

غم نشسته درنی آواز من

در میان گله مرگ افتاده است

دیگر آواز نمی خواند خروس

چاوشی خوان سپیده مرده است

پشت پرچین خیال انگیز ده

غنچه احساس من افسرده است

در شبها هنگام آواز نماز

یک پرنده را سر پرواز نیست

اشک می ریزیم دریای جنون

بال پروازی دریفا با نیست

بقچه احسان باران خالی است

با زاین دل بیقراری می کند

خشک آمد کشتگاه شالی ام

فکر باران بهاری می کند .

امین رستمعلی

رنگ پاییز

دیگر نمی آیند پاهایم به دنبالم
از دردماندن - بی تو ماندن - سخت می نالم
خشکید احساسم - شکفتن رفته از یادم -
باورنداری - رنگ - پاییز است هر سالم
خورشید دیگر از نفس افتاد - می بینی ؟ -
در دشت غربت آسمان کرده است پامالم
از آسمان تنها قفس سهم من است ایدوست
وقتی که افتاده است - پرواز از پرویالم
هر بار می گویم که " می گویم " ولیکن باز
درگفتن من تشنه چشم توام - لالم .

شراره رستمی

آرزو

خیمه زد پاییز بی تو در نگاه منظره
قافیه پرداز اندوه است نای زنجره
باز تصویر تو در قاب نگاه کوچه هاست
چشم بر راه تو دارم در کنار پنجره
کاش فریادی سکوت تلخ شب را می شکست
بعض چندین ساله دارم در میان حنجره
آرزویم سایه لبخند مهر آمیز توست
عابری دلخسته ام در کوچه های خاطره .

عفت رفان

سهم دل

سهم دل در خشکالی مانده است

شاخه ها از برگ خالی مانده است

مرده درمن یاد آن پروازها

در گلو پژمرده شد آوازها

باد ، گلبرگ امیدم برده است

در دیارم روشنایی مرده است

سبزه هم دیگر نمی رقصد به باغ

کس زباغ ما نمی گیرد سراغ

باکه من قسمت کنم دلتنگیم

روز سرد ولحظه بیرونگیم

کاش می دادم سیاهی را به آب

می سپردم دل به نبض آفتاب.

فرشید صادقی

یاد

با رعدی

وامی کند پلک

خاک شرقی

لحظه ای

اسبی

روشنای ستاره ای خاموش را

شیهه می کشد .

پرستو صفایی

کاش

کاش می شد با دلم زاری کنی
جسم بی روح مرا یاری کنی
کاش می دانستم اینجا یار کیست ؟
مرهم زخم دل بیمار کیست ؟
کاش می رفتم که آنجا یار بود
چشمها را شوقی از دیدار بود
کاش می شد روزگارم روز بود
خنده بر غمگریه ام پیروز بود
کاش دنیا رنگ دیگری می گرفت
هر دلی شوق کبوتر می گرفت
کاش می شد آسمان را حس کنیم
سفره خالی زنان را حس کنیم
آه ! سهمم بی تو جز افسوس نیست
رفتی و با من کسی مأنوس نیست.

احمدطیپی سیفا کتی

ته نئی ، سه دوییتی

ته نئی آسمونه سو دنیه

ته نئی خسته چشه خو دنیه

ته نئی ویشه ره تتی نوونه

ته نئی و نوشه ره بو دنیه

ته نئی سبزه ره خنده دنیه

ویشه ره ونگ چمنده دنیه

پائین مله تا بالای مله

ته نئی آدم زنده دنیه

ته نئی گل باغ تلی بگرده

ته نئی خارتن پلی دگرده

ته نئی لال واش تکهایره بلبل

گل باغ چه برمه گلی دگرده

علی عباس آزاد

سبزتر از بیشه

گل مهرش به جانم ریشه کرده است
مرا شفافتر از شیشه کرده است
من از پاییز غم لبریز بودم
دلم را سبزتر از بیشه کرده است .

اسماعیل عبدالرحمانی

دو دوبیتی

بیا ای دل دمی در فکر ما باش

تو با این ناله و غم آشنا باش

بیا بنشین کنار دردمندی

وفادار ضعیف و بینوا باش

سحر شد سوگوار رفتن تو

به خون آذین شده پیراهن تو

چه گفתי در بهار عشق ، ای خوب ؟

که آلاله شکفته از تن تو .

کمال الدین علاءالدینی
وسعت خلوت

می دهد دیده بارانی من
خبر از سینۀ توفانی من
عشق ای خانه برانداز وجود !
رحم کن ! رحم به ویرانی من
گلبنی کوبه طربناکی تو ؟
بلبلی کوبه غزلخوانی من ؟
وای از آن گردش چشمان سیاه
آه از این بی سروسامانی من
رشک مجنون بیابانگرد است
قصۀ عشق خیابانی من
بوی گل - بس که خیال تو دهد -
وسعت خلوت روحانی من
بعد از این ای مه کنعانی من !
خاک پای تو و پیشانی من .

فرزانه فتیحی

طرح تو

شانه‌هایت

تکیه‌گاه

بی‌سری‌ناهم‌ترین دلهاست

ودلت

سجاده‌ی مسافران غریبی است

که

نماز شکسته‌ی عشق را

به پیشانی

بلندتو

اقتدا می‌کنند .

مهدی فرزانه

چراغ غزل

زان زتاب و تب جان شعله ای افروخته ام
که نوای نفس عاشق دلسوخته ام
روز تا طعمه زنجیر شب غم نشود
دم فروبسته ام و دامن لب درخته ام
آه ! برشاخه شبها نتوانم افشانم
نغمه هائی که زمرغ سحر آموخته ام
روزگاریست زآه شب واشک سحری
درگران دفتر خود بس گهر اندوخته ام
اخترافشانم و ازباغ سحر برگ تری
به خدایان سیه آینه نفروخته ام
تازند عاطفه لبخند و محبت پیوند
زان چو " فرزانه " چراغ غزل افروخته ام .

عباس فضلی بشلی

پس بگذار

دردست من عطش
درچشم من همیشه حسرت
منظرگاه من چونان سرابی در بیابان لمیده
نیم سوخته و درباران افتاده چون هیمة ای
سهم من از عشق این است
بگذار عشق من داس برهنه ای باشد
عاشق گندمزاران

وتنوری پرآتش
و دخترکی با دستهای درکار
بگذار عشق من سیری چشم های گرسنه باشد
چه بسیارند دلبرکان من
پس بگذار
پتک ها ناقوس عشق من باشند .

حسین کافی (غربت نشین
سرزمینی دور)

از این اندوه

شب ، بی ستاره ومن

بر براده شیشه خفته ام

بیگاه وبی شکیب

تو کجایی ؟

اینجا که منم

آیینه ها فرومی شکنند

یکایک در سکوتی تلخ

وعصب

در ضجۀ مداوم مرگ رقم می خورد .

تو کجایی ؟

بی سایه وبی رقم

خورشید از کفاره بریده روز می گذرد

لنگان ، بی نگاهی

تو کجایی ؟ .

شعبان کرم دخت

در سایه

سمت بهار پنجره را وانکرده ایم
فرصت گذشت و باز تماشا نکرده ایم
در سایه ، در غبار غریبانه زیستیم
فکری به حال خویشتن اما نکرده ایم
خون بهار را به تماشا نشسته ایم
یادی زبی گناهی گلها نکرده ایم
با غربیتی به نام قفس خو گرفته ایم
حتی برای تجربه پروا نکرده ایم
آیینه های روشن امروزمان شکست
کاری که بود درخور فردا نکرده ایم .

جمشید کریمی

آینه

به هیچ چیز این جهان اعتمادی نیست

نه به گل

نه به باد

نه به گل که می روید

نه به باد که می شکند

به هیچ کس هیچ اعتمادی نیست

نه به تو

نه به من

نگاه کن

هرآینه اینجا ،

تصویر دردآلودی ست

که ما را می خواند به عشق .

جعفر کریمی
جوبباری

بخشی از مثنوی کوچه ما

کوچه ای داریم هم‌رنگ بهار
لاله ها این کوچه را آئینه دار
کوچه مادر حریم یاسهاست
چون بهار آبستن گیلاسهاست
از شقایق کوچه ما پاکتر
از گلوی عشق هم صدچاکتر
جای پای عشق در این کوچه هست
گونه اش چون سرخی آلوچه هست
کوچه ما روبه دریا منتهی ست
کوچه ما کوچه بن بست نیست
سنگفرش کوچه ما از بوریاست
چشمهای کوچه ما رنگ طلاست
مثل یک آئینه یکرو کوچه ما
زیربال دسته ای قو کوچه ما

آسمان درکوچه مابی ریاست
کوچه مابشت پیرچین خداست
سارها با این محل خو کرده اند
زاغها اینجا هیا هو کرده اند
دسته ای شک دیشب اینجا آمدند
سمت سبزکوچه ما آمدند

حیف شد آرامش از این کوچه رفت
آبروی گونه آلوچه رفت
کوچه ما بعد تو باریک شد
چشمهای کوچه ما ن تاریک شد
بی توشب با کوچه عادت کرده است
شب به قلب ما سرایت کرده است
بعد از این تصویر هم آلوده ام
می تراود سایه از شالوده ام
کوچه بی تو بعد از این خاکستریست
مثل تب درکوچه شب بستریست
مانده ام من بی تو و افسوسها
شمع مردوپت پت فانوسها .

سکینه کیانی حاجی (مهین)

زندگی

اندرین وادی سبز
در میان گل و گلبوته دشت
در حواشی دو صد سرو بلند
در جوار دو سه همسایه خوب
در کنار یک دوست
با تنی بی رمق و چهره زرد
چرخک زندگی می چرخد .

ایرج مجیبی

بی تو

به مادر

غروب مکن

غروب مکن

که بی تو

تارتن تنهائی

به طنطنه -

می تند

- تپش غربت مرا

، و شب ،

- آوار شانه های تنهائی

با گیسوان پیریشان

تابوت لحظه هاست ... !

در پهنه خیال

بارها

غبار غیابت

شکست

پشت غرور اشک ،

- باری

- که در غیابت

- با من

چه خواهد گذشت ؟ !

بی تو تنهائی هستی مرا

در تن تارتن

به اضطراب

- می تابد

واشک

آذین بی قرار

.....

چشم

به چشمهٔ چشم یعقوب

جان

به جانب جان ایوب

، خوابت

به خانهٔ

خواب

خاک

هرگز

میادا !

محسن مجیدزاده (روجا)
(مقیم تهران)

گل مازرون

گل مازرونِ خَشِ کَنده بو خجیره
وَنوشه جار و وارنگ بو خجیره
کوهی کوتر و موج دربو خجیره
سروش بلبل شرشر او خجیره
یار با وفا زنجیر مو خجیره
عید زلفه شه بالین خو خجیره
خوی خجیر و یار بکرو خجیره
هر ثابت قدم بی گفتگو خجیره
روش دکتن هراز او خجیره
شویه هاگردن مونگ شو خجیره
امیری گوار که "روجا" بو خجیره
امیری خونش صوت "خوشرو" خجیره

هاتف سوادکوهی

سبز آروس

هَسَّه زَمَسُونِ وا ، سِوَارِ مازِنْدِرُونِ
کَلوَارِه دوشِ دَرَانِه ، بَهَارِ مازِنْدِرُونِ
وَرَفِ مِیونِ وُنُوشِه ، لِرزَنِه اِیْنِه بَوَّه
آی آدَمونِ بُوینینِ ، خِدَارِ مازِنْدِرُونِ
اَونتا کِه بَخِتِ تِیْمِ هَاکِرِدِه دَنیا رَسِدِ
آقِتِ تِیْمِ کَمِ بِمُو ، دِکَارِ مازِنْدِرُونِ
بِهَارِ بُو رِ نَارَنجِ ، نَذری حِسَابِ شِنْدِنِ
عَطِرِ وَاِشِ کَلِنِه بَرِ دِ یارِ مازِنْدِرُونِ
بِنازِمِ اَونتا مَارِ رِه کایِنِ دِگَلِی بَکِرِدِه
خَاخِرِ نُوْمِ بَهشتِ وُ بَرارِ مازِنْدِرُونِ
سَبزِ آروسِ سِوَادکُوهِ وُنُوشِه ، نَارَنجِ بُو
چِه خَا رِه بَا تِه دَوَّه ، کِنارِ مازِنْدِرُونِ
"هاتف" دِلِ تِیْناری ، بَهیَّه کَنگَلِ تَتِی
بِی تِه فَنرِ نِدَارِنِه ، نِفارِ مازِنْدِرُونِ .

مصطفی هادیزاده - ساری

تفسیر عشق

تو همراز دل بی کینه ام باش

غزلخوان شب آدیغه ام باش

اگر من عشق را تفسیر کردم

تو عشقی در درون سینه ام باش

فهرمان هدایتی

با گیسوان شلال

با گیسوان شلال

- چون میخواره های مستی

مستانه می روی - تودرباد

من با تمام بهتم

همچون غباری خسته

در گیسوان تو -

کلاویز -

ای پیراهن تو از باد

با من

شکوه جاودانه ات

باد .

* سروده ای از سالهای دور

ناصر یداللهی

تا طلوع چشمهایت

ای که از احساس تو آکنده ام
تا طلوع چشمهایت زنده ام
باتومن آئینه آئینه ام
طرح صبحی از بهار خفته ام
ست چشمان زلالت کو؟ کجاست؟
ای تمام روشن آینده ام
گرچه دورم از حضور سبزتو
در بهاری از غزل آکنده ام
بر لبم تکرار دلتنگی ست آه
گریه دارد گریه دارد خنده ام
روزهای تیره را طی می کنم
تا طلوع چشمهایت زنده ام .